

نقش امام در نظام هستی

در بدن انسان بخش ها و اجزای مختلفی وجود دارد. هر یک از این قسمتها در انجام وظیفه ای مخصوص به خود مشغول فعالیت است. چشم می بیند. گوش می شنود. بینی می بوید. زبان می چشد و

هر یک از این اعضاء وظیفه خود را در بدن انجام می دهد. اما نکته ای که باید به آن توجه کرد این است که این اعضا نیرو و امکان بودن خود را از قلب می گیرند. اگر قلب کار خون رسانی به اعضاء را به درستی انجام ندهد، کارشان مختل می شود.

قلب، خون را به تمام اعضاء و جوارح می رساند. حیات اعضای بدن وابسته به قلب است. اعضا نشاط و تحرک خود را از قلب می گیرند. به طوری که اگر در یک لحظه قلب بایستد، این اعضاء زندگی و شادابی خود را از دست می دهند. دیگر چشم نمی بیند، گوش نمی شنود، دست حرکت ندارد، پا نیز مرده و بی حس می شود.

بنابراین فائده قلب سرپرستی و حیات بخشی به اعضاء است. کسی نمی تواند بگوید ما به قلب نیاز نداریم زیرا از قلب کاری ساخته نیست، چون قلب نه می بیند، نه می شنود، و نه و نه ... ؛ ما چشم داریم و با چشم می بینیم. گوش داریم و با گوش می شنویم. زبان داریم و با آن صحبت می کنیم. دست داریم و با آن می نویسیم.

این سخن بی جا و غلط است؛ چون چشم بدون قلب و گوش بدون قلب و زبان بدون قلب هیچ است. بینائی چشم، و شنوائی گوش است به علت نیروی قلب است.

بنابراین چشم و گوش با فرماندهی قلب زنده و پاینده اند. قلب دستگاه تنظیم کننده نیروها و حیات بخشنده اعضای انسان است. از زاویه دیگر، مغز انسان مانند مدیر یک مجموعه عمل می کند. برای مثال چشم انسان فقط می بیند، اما تشخیص اینکه چشم چه چیزی را دیده، وظیفه ی مغز است. برای همین است کسی که مست شده، ولی چشم او سالم است در تشخیص اشیا یی که می بیند دچار اشتباه می شود. زیرا مغز او درست تشخیص نمی دهد.

چشم فرد بیهوش یا دیوانه، هم همین طور است. چشم آنها دچار اشتباه نمی شود. به خاطر اینکه چشم قدرت تشخیص ندارد. این مغز انسان است که تشخیص می دهد. فرد بیهوش یا دیوانه، چیزی را تشخیص نمی دهد به خاطر اینکه مغز او توانایی تشخیص را از دست داده است. به خاطر همین است که گاهی دیده می شود فرد مستی در خیابان به کارهای غیرعادی دست می زند.

در حیوانات نیز قلب و مغز وجود دارد. هیچ حیوانی بدون قلب و مغز نمی تواند به زندگی خود ادامه دهد.

در تکنولوژی ساخته ی دست انسان ها نیز از این موضوع استفاده شده است، با قرار دادن دستگاه های تنظیم کننده توانسته اند حرکت موتور را تنظیم می کنند

در ماشین‌های بخار که کارخانه‌های بزرگ را به کار می‌اندازد اگر دستگاه تنظیم‌کننده نباشد تمام ماشینها خراب خواهند شد، چون دیگ بخار در هنگام جوشش، بخار زیادی تولید می‌کند. اگر این بخار تنظیم نشود، ممکن است سرعت کم شود.

به همین دلیل همیشه با یک سیستم، بخار اضافی را برای مواقع کمبود ذخیره می‌کنند تا همیشه بخار را به مقدار معین نه کم و نه زیاد به تامین کند، این دستگاه در وقتی که بخار بسیار است زیادی آن را خود به خود در دستگاه ذخیره می‌فرستد و از وارد شدن آن به موتورها جلوگیری می‌نماید و در وقتی که بخار کم است از دستگاه ذخیره، بخار ذخیره شده را می‌گیرد و همراه با بخار فعلی به موتورها می‌فرستد و لذا خودبه خود همیشه موتورها آرام و منظم حرکت می‌کنند.

در بین انسان‌ها نیز به شخصیتی نیاز هست تا مسئولیت تنظیم امور و رفع اختلافات بین مردم و سر و سامان دادن به حقوق فرد و اجتماع و رهبری نمودن آنها به سوی هدف آفرینش را به عهده داشته باشد. در غیر این صورت جامعه از هم پاشیده می‌شود.

گفتگویی که بین هشام بن حکم و عمرو بن عبید اتفاق افتاده است به خوبی این موضوع را روشن می‌کند.

مناظره هشام بن حکم با عمرو بن عبید درباره لزوم وجود امام در جامعه

در کتاب اصول کافی، جلد اول، ص ۶۹، نقل شده است که: عده‌ای از اصحاب نزد امام جعفر صادق (علیه السلام) بودند. در بین آنها حمران بن اعین و محمد بن نعمان و هشام بن سالم و طیار و جوانی برومند به نام «هشام بن حکم» بود. حضرت به هشام بن حکم فرمودند: ای هشام! آیا خبر می‌دهی به ما از آن گفتگو و مناظره‌ای که بین تو و «عمرو بن عبید» واقع شد؟

هشام گفت: یابن رسول الله مقام و منزلت شما بالاتر از آنست که من در مقابل شما سخن بگویم و مناظره خود را باز گویم، من از شما حیا می‌کنم و در حضور شما زبان من قادر به حرکت و سخن گفتن نیست.

حضرت فرمودند: زمانی که شما را به کاری امر نمودیم باید به جا آورید!

هشام در این هنگام گفت خبر گفتگوی «عمرو بن عبید» با مردم در مسجد بصره به من رسید. از شنیدن آن ناراحت شدم و برای دیدن او به بصره رفتم. روز جمعه بود. به مسجد بصره رفتم. بسیاری از مردم در آنجا جمع شده بودند. در بین آنان عمرو بن عبید مشغول سخنرانی بود. مردم سؤال می‌کردند و او جواب می‌داد. از مردم خواستم که راهی باز کنند تا من بتوانم خود را نزدیک عمرو بن عبید برسانم. دو زانو به زمین نشستم. از او پرسیدم: ای مرد دانشمند! من مردی غریب هستم، آیا اجازه می‌دهی سوال کنم؟

گفت: بله!

گفتم: آیا چشم داری؟

گفت: ای فرزند این چه سئوالی است؟ تو می بینی من چشم دارم چرا سئوال می کنی؟

گفتم: مسئله من همین بود که سئوال کردم، آیا پاسخ می دهی؟

گفت: ای فرزند سئوال کن و اگر چه این سئوال تو احمقانه است!

گفتم: جواب مرا بده! گفت: سئوال کن! گفتم آیا چشم داری؟ گفت: بله.

گفتم: با چشمت چه کار می کنی؟ گفت: با آن رنگها و اشخاص را می بینم.

گفتم: آیا بینی داری؟ گفت: بلی گفتم: با بینی ات چه کار می کنی؟ گفت: بوها را استشمام می کنم.

گفتم: آیا دهان داری؟ گفت: بله گفتم: با دهانت چه کار می کنی؟ گفت: طعم و مزه غذاها را می چشم.

گفتم: آیا گوش داری؟ گفت: بله! گفتم: با گوش ت چه کار می کنی؟ گفت: صداها را گوشم می شنوم.

گفتم: آیا مغز داری؟ گفت: بله گفتم: با آن چه کار می کنی؟ گفت: با آن هر چیزی را که از طریق گوش و چشم و دهان بینی حس می کنم، تشخیص می دهم.

گفتم: آیا این حواس و اعضاء بی نیاز از مغز نیستند؟ گفت: نه.

گفتم: چگونه به مغز نیاز دارند، در حالی که همه آنها صحیح و سالمند، عیب و نقصی در آنها نیست؟

گفت: ای فرزند! این اعضاء وقتی چیزی را ببینند یا بو کنند یا بچشند یا بشنوند، آن را به مغز معرفی می کنند؛ و مغز است که تشخیص می دهد.

هشام می گوید: به او گفتم بنابراین خداوند قلب و مغز را برای رفع اشتباه حواس انسان آفریده است؟ گفت آری.

گفتم: برای انسان مغز لازم است و گرنه اعضاء در اشتباه می مانند؟ گفت: آری.

گفتم: ای ابا مروان خداوند تبارک و تعالی اعضاء و حواس انسان را رها نکرده، برای آنان «امام» و سرپرستی قرار داده تا آنچه را که حواس دریافت می کنند را تشخیص دهد، چگونه مردم را در سرگردانی رها کند؟! خداوند چگونه تمام انسان ها را در شک و اختلاف نگهداشته و برای آنان امامی که رفع کننده شبهه ی آنان باشد و آنان را از سرگردانی خارج کند معین نفرموده است؟

هشام گفت: عمرو بن عبید ساکت شد و چیزی نگفت.

سپس رو به من کرده و گفت: تو هشام بن حکم هستی؟ گفتم: نه، گفت: آیا از همنشینان او هستی؟

گفتم: نه گفت: پس از کجا آمده ای و از کجا هستی؟ گفتم: من از اهل کوفه هستم. گفت بنابراین یقیناً خودت هشام هستی. سپس بلند شد و من را در کنار خودش نشانید. و تا آخر مجلس هیچ صحبتی نکرد.

هشام می گوید: حضرت صادق (علیه السلام) از بیان این طریق مناظره من بسیار خشنود شده و خندیدند. سپس گفتند: ای هشام! چه کسی به تو یاد داده اینطور مناظره کنی؟

عرض کردم: این طریق را از وجود مبارک شما یاد گرفته ام، و در شرایط مختلف از آن استفاده می کنم.

امام فرمودند: به خدا قسم این گونه مناظره کردن در صحف حضرت ابراهیم (علیه السلام) و موسی (علیه السلام) نوشته شده است. زیرا امام در حکم مغز و قلب آفرینش است، برای همین سرور و حزن او در جوارح و اعضاء او که یکایک مخلوقات هستند، اثر می کند

منبع: امام شناسی، آیت الله سید محمد حسین حسینی تهرانی، ج ۱، مشهد، ۱۴۲۶ ش، چاپ سوم، صص ۶-۱۷